

پنج تن آل عباد



به نام خداوند بخششده و مهربان

پنجه تن آل عبا

یکی بود یکی نبود غیر از خدای مهریون هیچ کس نبود. شهر مدینه شهر پیامبر خدا آرام بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آرام به سمت خانه‌ی دفترش می‌رفت. فاطمه سلام الله علیها در را باز کردند و با فوشهایی به پدر سلام کردند. حضرت سلامش را پاسخ دادند و فرمودند: «میوه‌ی دلم امروز کمی احساس بیماری می‌کنم، کمی سردم است. برایم یک عبا بیاور و من را با آن بپوشان.» عبا به لباس‌های عربی و بلند آن زمان می‌گفتند.

فاطمه سلام الله علیها که از بیماری پدر نگران بود، فوراً عبا ای اوردن و ایشان را با آن پوشاندند. سپس در گناری ایستادند و به چهره‌ی زیبای پدر نگاه کردند.



که ناگهان در باز شد و پسر
بزرگشان امام حسن علیه
السلام به خانه آمدند. و به
مادر گردد و گفتند: «سلام
بر مادر مهربانم، از خانه مان
بُوی فوش و پاکی می‌آید
محلوح است مهمان بزرگ
در خانه مخصوص دارد.»
فاطمه سلام الله علیها
فرمودند: «سلام فرزندم و
نور دیده‌ام. درست فهمیدی.
پدر بزرگت رسول خدا کمی
بیمار هستند و زیر عبا
استرامت می‌کنند.»

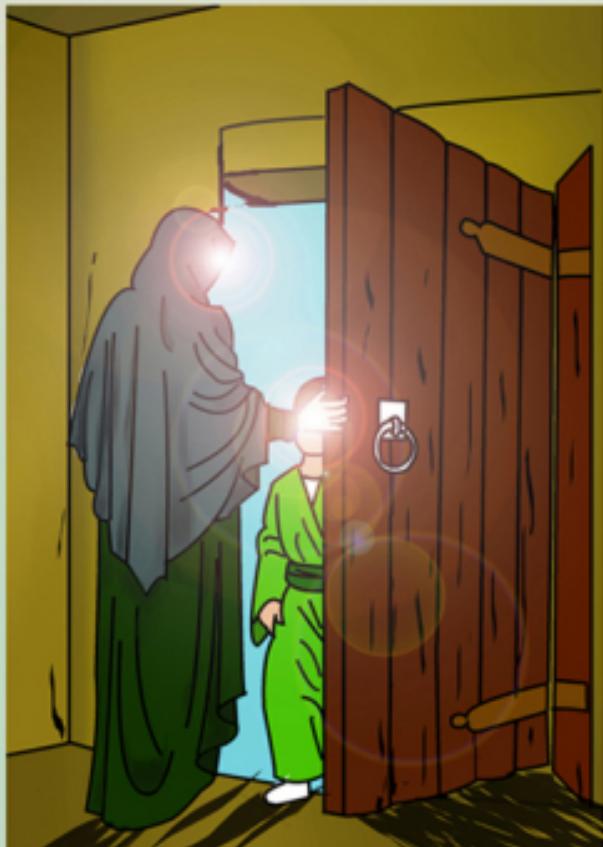
امام محسن علیه السلام نزدیک رفتند و گفتند: «سلام بر شما پدر بزرگ، آیا اجازه من فرمائید من هم زیر عبا بیایم و با شما باشم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سلام بر تو پسر دفترم، بلی اجازه من دهم زیر عبا بیایی و با من باش.»

کمی بعد امام مسین علیه السلام به خانه رسیدند و پرسیدند: «سلام مادر جان، از خانه مان بوی پاک و عطر پدر بزرگم رسول فدا صلی الله علیه و آله و سلم من آید؟»

حضرت فاطمه سلام الله علیها پاسخ دادند: «بله میوه‌ی دلم پدر بزرگ و برادرت در زیر عبا هستند.»

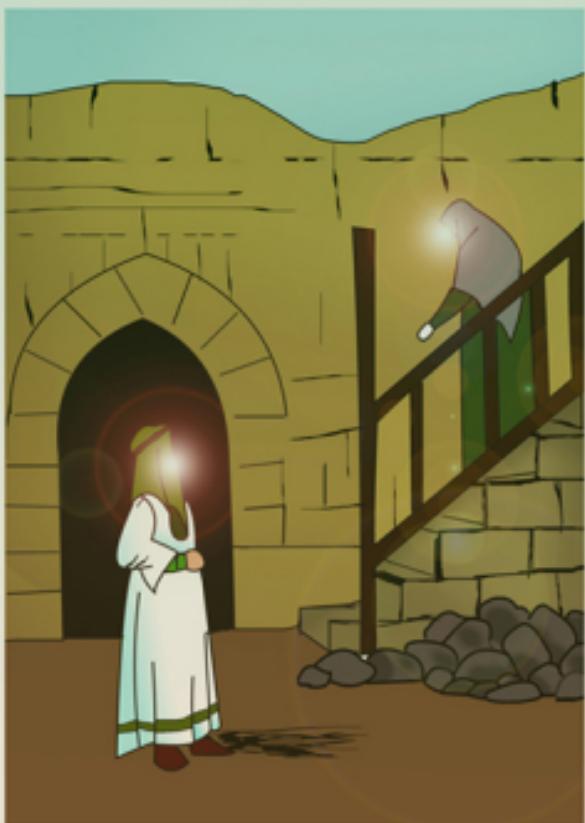
امام مسین علیه السلام به نزدیک آنها رفتند و پرسیدند: «سلام بر پیامبر فدا، اجازه من دهید من نیاز زیر عبا بیایم و در کنار شما باشم»



پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: «سلام بر تو ای شفاعت گننده پیروان من، اهازه می دهم تو نیز زیر عبا بیایی.»

ساعتنی نگذشته بود که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از در وارد شدند. و به همسرش فرمودند: «سلام بر تو ای دفتر رسول خدا، از فانه مان بتوی فوش برادر و پسر عمومیم را احساس می کنم، امروز چه فوشبختیم که رسول خدا مهمان فانه می شده است.»

فاطمه سلام الله علیها چوای دادند: «سلام بر تو ای پدر فرزندانم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امروز کمی بیمار بودند ولی اکنون همراه فرزندانت در زیر عبا نشسته و عبادت می کنند.»



فاطمه سلام الله عليها به این جمیع صدمیمی من نگریست . تمام زندگی اش در زیر عبا جمیع شده بودند پس فداوند را به فاطر داشتن آن ها شکر کردند و از پدر پرسیدند : « آیا به من هم اجازه من دهدید داخل عبا شده و با شما باشم؟ » پیامبر صلی الله عليه و آله وسلم عبا را بلند کرد و فاطمه سلام الله عليها نیز به جمیع آن ها پیوست.

آن کاه دو طرف عبا را در دست گرفتند و او به سوی آسمان گفتند : « فدایا من دانی که این ها فانواده من و نزدیکان من هستند . فدایا من از شادی آن ها شاد و از تراحتی شان غمگین من شوم . فدایا آن ها را از تمام نشتی ها و گناهان دور نگه دار و رحمت فود را به آن ها هدیه کن . »

در این لحظه تمام فرشتگان در هفت آسمان سکوت گرده بودند . فداوند او به فرشتگان فرمود : « ای فرشتگان من بدانید که من آسمان ها و زمین را نیافریدم . مگر به فاطر مهمت این پنج نفر که در زیر عبا نشسته اند . »



«فداوند اراده فرمود تا گناه و ناپاکی را از شما
فاندان پیامبر دور سازد و شما را به بهترین
پاکی ها پاک و پاکیزه گرداند.»

سورة ۹۱ احیا



KhetabeGhadir.com